

آیا تشریح قوانین کیفری با عدالت

موافق است ؟

۱- جرم :

جرم عملی است که مخالفت با رحم و تقوی اجتماعی بوده و وجدان متوسط جامعه را متأثر میسازد و اما چون تقوی اجتماعی و وجدان و احساسات عمومی ممکن است نسبت به باره‌ای از موارد دستخوش تطور شود بنابراین مصادیق جرم نیز ممکن است بمقتضای زمان و مکان تغییر یابد . هر چند روح برخی از جرائم را در کالبد کیفیات اخلاقی بخصوص جوامع راهی نیست و آنها همه وقت جریحه بزرگی بر احساسات جامعه بشمار میروند و مرتکبین این نوع از جرائم در همه حالات و از منته مورد تنفر و استیحاظ مردم قرار میگیرند .

از اجتماع موارد مذکور چنین برمیآید که جرم عملی است که وجدان عالی اجتماعی را جریحه دار کرده و برخلاف تقوی قانونی باشد و یا ترك عملی است که مورد امر قانونی و اراده تقوای جامعه بوده است .

۲- کیفر :

کیفر عبارت از رنج و مشقتی است که از طرف قانون بمنظور رعایت مصالح فرد و اجتماع بر مجرم تحمیل شود .

مجازات در حقیقت نتیجه و بازده طبیعی عمل مجرم است که بر او رد میشود و او را به نسبت ضرر و المی که برای دیگران فراهم آورده است ، متالم میسازد .

پس غایت مجازات در درجه اول ایجاد عدالت و توازن در هیئت اجتماع و فلسفه آن بر کردن گودی زیان و گزندگی است که بدست بزهار ایجاد شده است .

قصاص تمایل طبیعی هر فرد بشری است و مفهوم « فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ » این قانون فطری را بظهور رسانیده است.

علاوه بر فلسفه مذکور برای مجازات‌های دیگر نیز بر شمرده اند چه جامعه از توجه به آماج و قربانی جرم متأثر میشود بدین بیان که جزء و فرد جامعه بناحق طعمه ستم و تعدی شده است و بلحاظ بیم از وقوع نظائر چنان تباهاکاریها و بمنظور بیداری و آگاهی دیگران دست به سیاست مجرم میزند تا حیات و سلامت عمومی را از تزلزل و اضطراب برهاند و شاید حکمت حکم « وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولِي الالْبَابِ » ابراز همین معنی باشد

و همچنین هراس خیره سران از اجرای سیاست نکته ایست که در زیر سرپوش قوانین کیفری نهفته است.

ترس از کیفر طبق احصائیه های جرائم کشورها از وقوع بسیاری از بزه ها جلوگیری کرده است. به سرف پیشنهاد حذف مجازات اعدام از طرف حکومت فرانسه پیارلمان آن کشور در سال ۱۹۰۶ شماره جنایات بالا رفت و به همین جهت مجلس طرح مزبور را رد کرد.

در برخی موارد فقط مجازات بمنظور اقدام تأمینی (۱) و تزکیه اخلاق مجرم اعمال میشود. بنابراین مجازات را سه هدف است:

- ۱- جبران انظلام و حسی قصاص خواهی مجنی علیه.
- ۲- ایجاد عدالت اجتماعی و حراست جامعه از گزند بزهکار.
- ۳- اصلاح حال کناهاکار و تأمین صفای روحی و اخلاقی او.

جبر یا اختیار

گفتگو در ماهیت جرم و مجازات خواه و ناخواه رشته فکر را از حقوق و اجتماع بسوی بحث فلسفی نازک و باریکی تحریک میکند که آیا وضع قوانین کیفری نزد عقل آزاد اندیش و نکته سنج با عدالت دمسازی تواند کرد یا نه ؟ و این بحث در اصطلاح علمای کلام (۲) به « جبر و تفویض » معروف شده است و یکی

۱- اقدامات تأمینی یعنی پیدا کردن علت وقوع جرائم و از بین بردن آن علل بوسایل مقتضی.

۲- علم کلام عبارت از درک حقایق اشیاء است از روی دلائل و براهین عقلی با ملاحظه و مطابقت با اصول شریعت پس متکلم کسی است که در مبدء و معاد و

از مباحث پایان نایافته فلسفه است که از زمانهای دور و دراز اندیشه اندیشمندان بشری را بخود مشغول کرده و هنوز هم موافقین و مخالفین آن در برابر هم صفها آراسته و دستانها ساز میکنند.

و اما از آنجائیکه ، « مالا یدرک کله لا یشترک کله » میتوان پیشینه موضوع را بصورت زیر فهرست داد :

سخن اول - جبر و تفویض از جنبه کلامی

پارسی جبر بستن و تفویض واگذار کردن و چیزی را در حیطه قدرت دیگری نهادن است . دانشمندان کلام وقتی در اصول معتقدات کلاش میکنند و به مسأله « عدل » میرسند به این مطلب بر میخورند که آیا اراده مبدء عالم شامل مجموع حادثها و بود و نبود و نمودهای جهان از آنجمله افعال صادره از انسان میباشد یا اینکه اعمال انسانی از این قاعده یعنی شمول قدرت خداوند مستثنی است . در این میان سه مذهب برخاسته است که هر کدام نماینده طرز فکر و اندیشه علیحده است : یکی بمذهب جبریون یا اشاعره معروف گشته که کلیه اتفاقات جهان مادی و حیوانی و انسانی را مستقیماً با اراده مبدء جهان پیوند میزند و بموجب آراء صادره در این مکتب انسان در اعمال خود اختیاری ندارد بلکه کلیه اقدامات او منسوب به پروردگار و ناشی از مشیت جاری او است و حتی در نظر آنان خواص ذاتی اشیاء از خود آنها نیست و قانون علیت مفهومی ندارد ، فی المثل سوختن و کداختن از آتش نیست و

• حقایق امور با قید انطباق آنها با شرع فحس میکنند ولی فلسفه عبارت از تحقیق در امور و احوال عالم و سلسله اسباب و مسببات است از روی دلیل و برهان و آزاد از هرگونه قید و بند و عمده ترین تعریف آن چنین است ، « هی العلم باحوال اعیان الموجودات کما هی علیها فی نفس الامر بقدر طاقة البشرية » .

و نیز گفته اند که ، « الحکمة خروج النفس الی کمالها الممكن فی جانب العلم والعمل » و بدین مناسب است که خواجه نصیر الدین طوسی گوید : حکمت دانستن چیزها است چنانچه باید و کردن کارها چنانچه شاید .

و برخی نیز فیضان عقل را با سیلان جهان تحقیقی متشابه دانسته و گفته اند ، « وصیروة العالم العقلی مضاهاً للعالم العینی » .

بنابراین فلسفه بر پایه « کما حکم به العقل حکم به الشرع » استوار است و

کلام در جهت خلاف آن قائم بوده است .

سردی و تبرید از خواص یخ نبوده و سنگ سخت و سنگین نمیباشد بلکه بدنبال همه آنها عادت حق جاری میشود و همه این تأثیر و تأثرات از اوست .
و دیگری بزمند قدرنون یا معتزله آوازه یافته که هواداران آن پیدایش حوادث جهان را بوسیله نیروی متمرکز در عاملین حوادث جستجو میکنند و اراده مبدء را بهمین اندازه تحدید مینمایند که بنای جهان را بر پایه ای متحرک استوار داشته و چرخ خلقت را با سلسله قوانین طبیعی بکار انداخته و حوادث بعدی بمقتضای ذات اشیاء تدریجاً بمرحله تکوین همی رسند . از جمله انسان نیز موجودیست باشعور که در اصدار افعال خود از هر لحاظ سرخود و آزاد است و او با اراده خود وضع مقررات میکند و با اراده خود فسخ مقررات میکند و با اختیار خود خود را رهنمون است .

مذهب سوم را طرفداران و امر بین الامرین تشکیل میدهند که قرار امور را نه بر جبر مطلق میدانند و نه بر اختیار مطلق حالتی میان دو حالت تعقل میکنند که در تکوین آن هم علت اصلی دخالت دارد و هم رشته علل ثانوی و متقارن و آثار کارهای انسانی نیز نه زائیده بیواسطه علت الملل و نه مولود خود سری آزاد او است بلکه رابطه سببی و مسببی در محیط عمل او فرمان دارد و در عین حال سلسله اسباب باعث اصلی عالی نیز پیوسته است .

از هر فریقی بحثها و گفتگوهای گرانمایه ای بجا مانده است و چنانچه آن گفتگوها باز شود و دلیل های مفصل عقلی و نقلی هر مکتب مذکور افند نامه ای مستوفی ساخته خواهد شد و آن از حوصله این مقال که سایه های ایجاز و اختصار از روزنه های آن بر میزند بیرون است .

سخن دوم - جبر و اختیار از نظر فلاسفه و حقوق دانان اروپا

تأثیراتی که پیشتر برای مجازات باز سرودیم بنظر دسته ای از دانشمندان حقوق کیفری اروپا موسوم به *Criministe positiviste* و جمعی از فلاسفه و عقلاء آن سامان معروف به *Déterministe* دارای ارزش تحقیقی در خط مشی زندگانی اجتماعی نمیباشد زیرا ارتکاب جرم در طبیعت مجرم نهفته است . بدین معنی که عواملی از قبیل ، نژاد ، وراثت ، ساختمان جسمی ، محیط طبیعی ، آب و هوا ، خصوصیات محیط تربیتی ، اوضاع اجتماعی و شرایط اقتصادی و مالی مجموعاً تار و پودهای کیفیات اخلاقی افراد را تشکیل میدهد بنابراین عوامل مذکور بدون اراده و اختیار انسان ، شخصیت آدمیان را کینونت میدهد و پاکی و خوبی

و یا ناپاکی و بدی را بر آنان ارزانی میدارد .
 به همین جهت روح کسانی که زیر فشارهای متم و ضربات حق کشی و پیمان شکنی های
 اجتماعی قرار میگیرد و خفقان میگیرد، عقده‌هایی در آن ریشه میدواند و ارتکاب
 بزه و گناه در فطرت و جبلت آدمی ساخته تر و فراهم تر میشود .
 همچنین برخی دیگر در اثر بعضی علل نامحسوس تاریخی و خیانت و رانت مجرم
 متولد میشوند و منشاء کوچکترین اعمال آنان را باید در تاریخ حیات و سلسله نیاکان
 آنان جستجو کرد و بطور کلی دانشمندان و جزا دان ایتالیائی علل جرم را به سه طبقه تقسیم
 کرده است :

- ۱- علل ناشیه از خلقت مجرم یا علل مربوط به وظایف الاعضاء .
 - ۲- علل اجتماعی .
 - ۳- علل ناشیه از طبیعت از قبیل آب و هوا و کیفیت اقلیمی .
- و بنا به عقیده این دانشمندان تغییر ساختمانهای طبیعی وجود مجرمین
 ناممکن است و با این وصف فلسفه مجازات کلا خراب و خرابتر میشود .
 نمایندگان معروف این اندیشه از دانشمندان اجتماعی و جرم‌شناسان
 کشور ایتالیا ، لومبروزو یزشک مشهور و گارافالو و آنریکوفری را میتوان
 نام برد .

سوم - شبهه برخی از فلاسفه اروپا در ربط قاعده ضرورت

ترتیب معلول بر علل و اثبات اینکه قاعده مزبور منافاتی با آزادی
 و اختیار انسان ندارد .

قانون ضرورت علی و معلولی که حکمای ما آنرا « وجوب ترتیب معلول
 بر علت » و فلاسفه اروپا آنرا « جبر علمی » *Déterminisme* خوانده‌اند یکی از
 اصول برجسته فکر انسانی است و انسان آنرا بوسیله تجربیات طولانی خود
 در عالم طبیعت دریافته است و طبق آن ، طبیعت یک جریان متحدالشکلی را
 می‌پیماید یعنی هیچ حادثه‌ای در جهان بدون وجوب و ضرورت ، موجود نمیشود
 و کلیه امور طبیعت بدون هیچگونه استثنائی بوجوب نظم علیت انجام میگیرد و
 صدقه و اتفاق و طفره و غیره تعبیری است که از نادانی انسان نسبت به علل، زائیده
 میشود . بنابراین اگر علت ناعه امری تحقق یافت ، آن امر متحقق میشود و
 انفاک وجود چیزی از علت ناعه آن غیر ممکن است و هر گاه علت ناعه امری
 بواسطه وجود مانع و با عدم جمع شرایط و معدن تحقق نیافت ، آن امر یا به عرصه

وجود نخواهد گذاشت و از نبود علت تامه نبود شیء حاصل میگردد و بقول
فلسفه دانان ، « کلاما یجب لم یوجد » پس هر آنچه در دنیا می بینیم از پیداشدن
یک ستاره و جریان یک رودخانه و بیرون آمدن یک علف و بالاخره تمام آثار حیات
از جمله نتایج افعال انسانی همه دارای موجبات موجود (علت تامه) و موانع
مفقود بوده است که ضرورت و موجودیت گرفته است.

با توجه به مطلب مزبور است که عدد کثیری از دانشمندان اروپا سریان
نیروی جبر وجودی را در تمام اعمال انسان مطابق با واقع دانسته و معتقدند که
ظهور افعال و انفعالات فردی و اجتماعی واجب و پیدایش قضا حتمی است. با این
وصف حرکات انسان مانند حرکات دیگر امور طبیعی از قبیل گردش آسمانها و چرخش
زمین ، توالی شب و روز ، تبدیل فصول ، بارش برف و باران ، زلزله و ماہ گرفت
و مهر گرفت ، روی نهج واحدی بوده و منظم و قابل پیش بینی و تابع قوانین تکوینی
است بنابراین به تقنین قوانین اعتباری و شرع و عدل و امر و نهی نیازی نیست
و در اعمال انسان حق و تکلیف و مسئولیتی راه ندارد . و از غایت حماقت و جهالت
است که زمین را بکوبیم که چرا لرزیدی و بروی آسمان شمشیر بکشیم که چرا
بیموقع باریدی و سنگی را صدمه زنی که چرا غلتیدی و آدمی را مالش دهیم
که چرا یغماگری کردی

بنابراین در عمل میان ایشان و دانشمندان جبری مسلک علم کلام فرقی
نیست زیرا ایشان علل تامه کارهای انسانی را به نظام غلبت وابسته مینمایند و آنان
شدنیها را در لوحه ازل منقوش دانسته و سرود ، « جف القلم بما هو کائن »
سرداده اند.

ظاهر استدلال مذکور بسیار درشت و معین مینماید ولی اگر اندک دقتی
شود در مقدمه اول آن شکاف عمیقی مشاهده میشود چه این دانشمندان فعل انسان را که در حد
ذات و عمق خود « ممکن » است در مرحله سطحی مینگرند و بدون مداخلت اندیشه و اراده
انسان (که موجودی با شعور و معین است) علل متشکله فعل او را با علل متشکله
سایر جریانات طبیعی همانند میکنند منکر نتوان شد که افعال هر انسان ضرورت
علی پیدا میکند تا به عرصه وجود میرسد ولی از کجا معلوم که اندیشه و اراده
انسان به ضرورت مذکور که خود کلافه ای از علل و عوامل گوناگون است جوهر و جان
نداده است ؟

باید دانست که فعل انسان از جهت نفس الامری ، لا اقتضاء است یعنی
نه اقتضای وجود میکند و نه اقتضای عدم و اگر علت تامه آن موجود شود لامحاله
صورت خواهد گرفت والا نه و حال موضوع بحث به جریان دیگری کشیده میشود
و آن اینست که آیا سازنده و صورتگر علت تامه در فعل انسان خود انسان است یا

غیر او، در این زمینه گفتگو خواهد شد.

سخن چهارم - در امر بین الامرین از نظر فرزندانگان اسلامی

۱- نظریه ذوالریاسین شیرازی

عارف شهر برای مسأله دوپاسخ ایراد کرده است یکی پاسخ اجمالی باین بیان که انسان در امور تکوینی مجبور است و در امور تکلیفی مختار. و دیگری پاسخ تفصیلی که در این پاسخ به شرح حدیث معروف: «لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین» پرداخته و هر پاره‌ای را معنی علی‌حده نقد کرده و چنین خواسته است که راز حدیث را گشوده دارد و آنرا بر اهل تحقیق و سالک طریق روشن گرداند.

معنی جبر

جبر را چهار معنی است:

۱- جبر کلی.

۲- جبر جزئی.

۳- جبر تعینی.

۴- جبر تخلفی.

منظور از جبر کلی افاضه وجود برهیا کل کلیه ماهیات امکانی و اعیان ثابت است و در این نوع از جبر هیچگونه اختلافی میان فیلسوفان و متکلمین و عرفا و متشرعین (اسلامی و غیر اسلامی) دیده نمیشود و مسلماً کل در موجودیت تکوینی خود مجبور بوده است.

و منظور از جبر جزئی بیان همان عقائد اشعریون و متکلمین جبری است که قبلاً مورد اشارت قرار گرفت (نویسنده با اقامه دلائل نقلی در رد این عقیده اظهار رأی میکند که نیازی به درج چنان شرح و تفصیلها نبود).

اما جبر تعینی، مشخص و متعین شدن هر موجودیست در تعین خاص خود از خیر و شر و مادامیکه به آن صورت و وضع باقی است ممکن نیست که جز اثر ذاتی خود اثر دیگری از آن هویدا شود مثلاً وقتی از آهن، کارد یا شمشیر ساخته

میشود مادامیکه در آن صورت است بر ندگی از لوازم ذات آنست و مجبور بر همین
خاصیت است و لازمه این نوع جبر هم بدیهی و ضروری است .

و جبر تخیلی آنست که از شیء موجود و مشخص بواسطه اشیاء خارجی و
اسباب عارضی آثار و حالات ذاتی زائل گردد مثلاً آب بالطبع سرد است ولی بواسطه
مجاورت با آتش حالت ثانوی در آن پیدا میشود .

چنانچه در این نکته توجه کنیم بخوبی درمی یابیم که معاشرت و مجاورت
برای اشخاص قهراً مضر و یا نافع است و انسان بد اخلاق بواسطه پند و موعظه
و ادامه ذکر و معاشرت با نیکان ، به میشود و بالعکس ؛

همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید
و مولوی را است ؛

گر اناری میخری خندان بخر	تا دهد خسته زدانه او خسبر
ای مبارک خنده اش گو از جهان	مینماید دل چو در از درج جان
یک زمانی صحبتی با اولیاء	بهر از صد ساله طاعت با ربا
گر تو سنگ خاره و مرمر شوی	چون بصاحب دل رسی گوهر شوی
مهر پاکان در میان جان نشان	دل مده الا بمهر دلخوشان
گوی نومیدی مرو امیدهاست	سوی تاریکی مرو خورشیدهاست
دل ترا در کوی اهل دل کشد	تن ترا در حبس آب و گل کشد
هین غذای دل طلب از مدلی	رو بهو اقبسال را از مقبلی
صحبت صالح ترا صالح کنند	صحبت طالح ترا طالح کند

معنی اختیار

افعال انسان بر دو قسم است ، قسمی که فاعل بر آنها مجبور است مانند
دیدن و شنیدن و حرکات نبض که جزو لوازم ذات آدمی است و قسم دیگر افعال است
که انسان در بوجود آوردن آنها آزاد است مانند غذا خوردن و راه رفتن و عبادت نمودن
و دیدنهای و شنیدنهای اختیاری و ارتکاب ملامی و مناهی . این نوع افعال موضوعات
قوانین را تشکیل میدهند .

معنی امر بین الامرین

ممکنات دنیا به پنج قسم است ؛ (۱)

۱- خیر محض که وجود باری تعالی است .

۱- در قسم پنجم استخفافی بنظر رسید و از درج آن خودداری شد .

۲- آنکه خیر در آن غلبه و ظهور دارد بحیثیتی که شر از آن بروز ننماید
مانند عقول مجرد و نفوس پاک .

۳- آنکه شر در آن غلبه دارد و خیر در آن کم باشد مانند کلیه موجودات
نفس و شریر

۴- آنکه خیر و شر هر دو از او صادر شود مانند اغلب افراد انسانی .
و اما باید گفت که در حقیقت شر امری است عدمی چه در واقع و نفس امر
جز خیر چیزی نیست .

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چه یزی بجای خویش نیکوست

قاعده «الوجود خیر والعدم شر» که حکما مطرح کرده اند بر راست مینماید
و چون سالک الی الله بجائی رسد که حقایق اشیاء بی پرده بر او نمایان شود هیچگونه
شر و عیبی را در عالم نبیند و بواقع دریابد که «لا مؤثر فی الوجود الا الله» ولی
بشر این اختیار را دارد که با پیروی از شرایط و تعالیم مرشد، خود را بدان پایه
از معنویت برساند (۱).

نظریه فیلسوف شهر خواجه نصیرالدین طوسی

حکیم طوسی رساله بخصوصی در مسئله جبر و اختیار نگاشته که نسخ متعددی
(غالباً با اختلاف عبارات) از آن باقی مانده است و مفهوم نظریات او را میتوان
بصورت زیر خلاصه کرد:
اشیاء عالم بر حسب حصر عقلی از سه نوع بیرون نیست ، واجب و ممتنع
و ممکن ، و هر یک از واجب و ممتنع بر دو قسم است ، بذات و بغیر .
واجب لذاته آنست که بدون ملاحظه غیر خود ، اقتضاء وجود کند ، و واجب
بغیره برعکس آنست .
ممتنع لذاته که بملاحظه ذات خود امر عدمی باشد و ممتنع بغیره عکس

۱- ما صرفاً نظریات ذوالریاستین را - بمنظور نمودن طرز تفکر عرفا
در مسأله مطرحه - با تلخیص و تسهیل عبارات و پاره ای تصرفات مجاز درج نمودیم
و بحث و انتقاد بر عهده نقادان علم و فلسفه است . رجوع شود به رساله عارف نامبرده
در کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران .

آنست و هر آنچه ضروری به غیر خود و ممتنع به غیر خود باشد « ممکن » بذات خود است . پس نسبت امر ممکن صرف نظر از غیر آن بهر دو طرف ضرورت و امتناع یکسان است و اگر سببی از بیرون پدیدش آورد یا به عرصه وجود میگذارد والا در کتبه عدم مکتوم است زیرا که عدم سبب ، سبب عدم است . و نیز ممکن هیچوقت از يك سبب وجودی و یا عدمی منفصل نیست .

معنی جبر و اختیار

شرط عبارت از امری است که از عدم آن عدم مشروط لازم آید ولی از وجود آن وجود و عدمی لازم نیاید مثلاً یکی از شرائط طرفین قرارداد بلوغ و عقل است که از نبود آنها نبود قرارداد لازم میآید ولی از بود آنها بود و نبود قراردادی ضرورت پیدا نخواهد کرد .

و اما هر چه در افاده وجود غیر دخالت داشته باشد آنرا علت یا سبب و آن غیر را معلول یا مسبب نامند .

پس سبب اعم از شرط است یعنی هر سببی ، شرط است ولی هر شرطی سبب نیست .

سبب یا موجب باشد یا نه ، سبب موجب آنست که از وجود آن وجود مسبب ضرورت پیدا کند مانند آفتاب و نور و سبب غیر موجب خلاف آنست چنانچه نویسنده و نوشتن . بنا بر این سبب موجب نمیتواند « شرط » باشد زیرا در حد شرط چنین مذکور افتاد که « شاید آن باشد و مشروط نباشد » .

و اگر سبب در ایجاد مسبب کافی باشد آنرا « علت تامه » گویند و در غیر این صورت آنرا جزء سبب (یا علت معده و ناقصه) نامند و چنانچه جزء سبب با اجزاء دیگر پیوسته شود ، در ایجاد مسبب ، کفایت و تمامیت پیدا میکند .

صدور فعلی از چیزی یا واجب است یا ممکن و در شق اخیر صدور و لا صدور فعل از هر چیزی صحیح است و نسبت آن بهر دو طرف یکسان است بنا بر این تا زمانیکه رجحان و امتیازی پیدا نشود صدور فعلی صورت نگیرد و با ظهور امتیاز صدور آن واجب میشود و لا صدور محال و الا راجح ، مرجوح میگردد .

پس هوج امری حادث نمیشود مگر بوسیله سبب موجب یا یکه احداث و ایجاد آن کند ولی در جهان حوادث بی شماری بوجود می پیوندند که اندیشه انسانی با همه شایبازی و سرافرازی ، علل آنها را در نمی یابد و مردم عوام آنها را اتفاقی و بی علت میدانند مثلاً شخصی چاهی میکند و بکنجی میرسد و یا سنگی از هوا

میافتد و سری را می شکند . معلوم است که حفرچاه یا پرتاب سنگ سبب رسیدن به گنج و یا شکستن سر نمیباشد بلکه مردم سببهای آنها را باز نمیپایند و حمل با اتفاق کنند و این نوع حوادث را دو گونه توصیف است: یکی آنکه وقوعش به نادر بود و دیگر آنکه سببش غیرظاهر است :

واقعه نادر دو صورت دارد : یکی آنکه دارای سبب موجبه مستمری باشد ولی حصول سبب را موانع بسیاری بهم رسد مثلا در سرزمین مصر موسم باران نور آفتاب کمتر بر زمین میرسد و دیگری آنکه سبب وجود استمراری نداشته و اما موقوف به اجتماع شرائط زیادی باشد که در زمانهای دراز صورت بندد و گاهی آن شرائط دارای نظام و ترتیبی باشند مانند ستارگان هفتگانه که حرکات منظمی دارند ولی اجتماع آنها در فضا بر روزگار دراز صورت گرفته است و گاهی شرائط مذکور را ترتیب معینی نباشد مانند سنگی که آنرا چهل کس تحریک توانند کرد و اتفاق اجتماع چهل کس بر گرد آن سنگ و تطابق رأی آنان بر تحریک آن سنگ به وقت حاصل نشود پس حرکت آن سنگ به نادر اتفاق میافتد.

اما غیرظاهر بودن سبب از آن جهت است که سبب دارای اجزاء بسیاری است و هر جزء بجای خود با سببهای چند متکی است و هر کدام از این اجزاء و اسباب دارای حد و وقت و وضع معینی است و لیکن اوهام به حصر همه آنها و کیفیت توارد هر یک فائز نمیشوند مثلا حرکت زید را در زمانی معین و مکانی معین بر سمتی معین عللی باشد یعنی ادراک او و نیاز او بر آن حرکت و قدرت او و آنچه در واقع ملائم یا منافی آن حال است در حرکت او مدخلیت دارند و لامحاله آن حرکت بر زمان و مسافت، پراکنده و پخش میگردد تا او هر ثانیهای در محلی از مسافت باشد که پیش از آن و پس از آن در آنجا نباشد. و همچنین سنگی را که به هوا پرتاب شده است عللی باشد و آن ضرورت در هر آن در موضعی معین از مسافت باشد و درست زمانیکه سرزید در مکان معینی از مسیر سنگ قرار گیرد هماندم، وقت رسیدن سنگ نیز بدان مکان فرا رسد و برخورد آن با سرزید ضروری شود. و این امر بهیچوجه اتفاقی نبوده بلکه بر سبب علت و ضرورت بوده است و نزد کسی که قدرت ضبط اسباب و همچنین قدرت اسناد اسباب را به سببی که انتهای همه باوست، ندارد اتفاقی مینماید. و مثل این موضوع بدین مانند که شخصی دو نفر مأور داشته باشد که آندو همدیگر را نشناسند، یکی را از راهی بانجام امری گمارد و دومی را از راه دیگر بانجام موافق و یا مخالف آن امر و آنان این توارد حال را اتفاقی شمرند ولی در نظر آمرکاری اتفاقی و غیرعادی صورت نکرده است. در حقیقت حال تمام حوادث عالم چنین است ولی اسباب بقدری نامتناهی است که در هیچ و همی نمیکنند و جملگی بر سبب واحدی منتهی میشود و از توارد و تصادم و تعاون و تنازع آنها

حادثات غریبی بوجود آید.

و بعد حکیم بیک بحث دیگری میپردازد و قبلا نیز بدان اشارت رفت بدین بیان که « وجوب فعل ازفاعل منافی با اختیار او نیست » زیرا قادر عبارت ازفاعلی است که تواند کند و تواند که نکند یعنی فعل و ترک هر دو از او صحیح بود و اگر بواسطه مرجحی یکطرف را ترجیح داد، آن طرف واقع میشود پس اگر آن مرجح اراده او باشد او را مختار خوانند و ازاینجا معلوم شد که مختار دو صفت دارد : قدرت و اراده .

قدرت آنست که فعل و ترک از او صحیح است و اراده آنست که با پیوستن به قدرت او را بیک طرف میل دهد (ترجیح یکطرف نماید) پس با حصول قدرت و اراده، حصول فعل واجب بود و حصول ترک ممتنع و با وجود قدرت بی اراده حصول فعل ممتنع بود و حصول ترک واجب و این معنی محض اختیار انسان است نه منافی آن .

نظر براینکه انسان بحکم فطرت . مجبور برتعلم و استکمال است لذا اگر روان او تهذیب نیافته باشد اکتساب رذائل و مدركات بد کند و همانند حیوانات میشود و اما اگر روان او تهذیب یابد بیشتر افعال او تابع عقل میگردد .

باید دانست که مبده اول ادراکات انسانی حواس ظاهر او است و بعد از آن تصرف در حواس باطن آغاز میشود و هر گاه انسان سخن حق و دعوت اهل خیر بشنود و آنرا درک کند او را شوقی به فضائل بهمرسد و بحسب آن شوق، ارادتی جازم و باعث بر طلب کمال حادث شود پس بحرکت اختیاری فکر طلب کمال کند و هر طایفه بعد ادراکی و هر ادراکی مهیج شوقی و هر شوقی باعث بر ارادتی و هر ارادتی مبده حرکتی و طلبی دیگر میشود تا برسد به حدی که مقدر است.

پس فایده تکلیف و امر و نهی و ذم و مدح و ثواب و عقاب آنست که در انسان شوقی انگیزنده شود و آن شوق مبده افعال کمالی و حیاتی او باشد و باید توجه نمود که وجود انسان و تمام افعال ارادی و غیر ارادی او من غیر مستقیم در سلسله معلولات واجب الوجود مرتب و منظم میباشد و این نیز منافی اختیار او نبود و اگر عده ای گویند که آیا فایده کوشش چیست ؟ اگر کسی را چیزی مقدر شده است بی کوشش نیز میسر شود و اگر نشده هر گونه کوشش آنرا میسر نسازد ، حرف بی مایه ای گفته اند چه تقدیر نیز دارای قاعده و قانون است ، اگر تقدیر است که چیزی بتوسط جهد حاصل شود بی آن ممکن نباشد و جهد ناکردن کسی دلیل تقدیر ناکردن خدا نیست.

سنگ پنجم - تحقیق درمسأله (نظریه نگارنده)

از مجموع آنچه دریافت کردیم چنین محقق میشود که کلیه اعمال انسانی در مرحله ای پائین و نزدیک مستند به خود اوست و در مراحل دورتر و بالاتر مستند به علل بیرونی است و این دو مرحله را میتوان دو اراده نامید که در طول هم قرار گرفته اند.

تحقیقاً اینکه يك رشته از شرائط و مقدمات امور حیاتی و کارهای آدمی را علل خارجی ایجاد میکنند ولی این علل با تمام اثر گذاری خود باز نمیتوانند سبب تام ایجاد فعلی شوند بلکه يك سلسله از علل نیز در وجود خود انسان متمکن است که باید به اسباب پیشین منضم شود تا صدور فعلی امکان پذیر گردد و یا لاقلاً جزء اخیر علت را فرد بشر در خود محفوظ دارد چه نوع فعالیت انسان بر اساس فکر و تدبیر است و انسان اثر طبیعی کارهای خود را میداند. بهمین جهت در حقوق جزا قصد و عمد آدمی را عنصر معنوی جرم اصطلاح کرده است و بی آن وقوع جرم غیر ممکن است یعنی هر انسان باید نتیجه قابل مجازاتی را که بر عمل او بار است دانسته و قصد او حصول همان نتیجه باشد تا مجرم شناخته شود.

مقدمات فعل انسان چنان پدید میآید که در وهله اول آدمی صورت عمل خود را در ذهن طرح میکند و یا مرئیات خارجی به زور و دون خواست او در ذهن او تصویر میشود و بعد فکر در اطراف فائده و غایت آن دقیق میشود و بالاخره مراکز اشتراکی دماغی روی آن تمرکز پیدا میکنند و نقسائیات دیگر را مورد غفلت قرار میدهد و یا بطور کلی از صحنه وجدان بیرون میکند. بدنبال طبیعی این حالت فعالیت عقل شروع میشود و عقل بعد از کسب و انعکاس مصالح و مفاسد و واریز کردن سود و زیان و تأمل و تدبیر فعل ارادی را ایجاد میکند و این یکانه حد فاصل عمل انسانی و حیوانی است چه صفت مشخصه زندگانی حیوان غریزه است نه عقل.

فعل ارادی فعلی است که پس از تصور و تأمل غرض معلوم و تمییز عقلانی با اختیار از شخص صادر میشود. بنابراین اختیار انسان فقط در مورد افعال و حرکات ارادی او محدود است و در این حرکات نیز اگر در مقدمات اولیه آنها اجباری موجود باشد در اختیاری بودن مقدمات بعدی و یا اعمال عقل آزاد اندیش که جزء اخیر علت میباشد تردیدی نیست و در واقع اراده نیز غیر از همان فعل ارادی چیز دیگری نیست که بمناسبت مقتضیات خود را متوجه امور خارجی میکند.

و از آنچه بیان شد معلوم میشود که مفهوم اختیار در مقابل مفهوم جبر به نسبت نم است بهیم ، و پیدایش انسان و حوادثی که خارج از وجود او میکنند همه برسبیل زور و جبر بر او تحمیل میشود. انسان جزئی از این عالم است و کل بهرسمتی بگردن جزه را نیز باخود خواهد برد . انسان بی آنکه چرایی زندگانی را بفهمد یا به عرصه زندگی میگذارد و بدون اینکه بخواهد تابعیت بر او تحمیل میشود ، ملیت بر او تحمیل میشود ، نوع مذهب بر او تحمیل میشود ، نوع خون بر او تحمیل میشود ، نوع رژیم مملکت و قوانین و احکام بر او تحمیل میشود ، چگونگی حیات خانوادگی (از فقر و غنا و غیره) بر او تحمیل میشود، همانطور صفات ارثی و آداب و عادات و رسوم

آورد باشطراوم اول بوجوه جز جبر نم از حیات چیزی نفزود
 رفتیم با کراه و ندانیم چه بود زمین آمدن و بودن و رفتن مقصود
 خلاق سرنوشتها ، قصه های پرغصه و حکایت های پرشکایت را بر رواق زبرجد
 به خط زرین کشیده است ،

این سخن باید به آب زر نوشت گر رود سر ، بر فکردد سرنوشت
 سرنوشت ما به خط خود نوشت خوش نویس است او نخواهد بد نوشت
 آنچه که قضا را ساخته آمده ، در زیر قبابی گونه گونه بوقلمونی و ردای
 رنگ برنگ و طاووس آسای قدر پر داختنی است ،

قضا شخصی است پنج انگشت دارد چو خواهد کام دل از کس بر آرد
 دو بر چشمش نهد ، دیگر دو بر گوش یکی براب نهد گوید که خاموش
 تا جائیکه پای دانش نیز از کرد این چیستان همی گریزد ،

بوالبشر که علم الاسماء بک است
 صد هزاران علمش اندر هر رگ است

این همه دانست چون آمد قضا
 دانش يك نهی شد بروی غطا
 این قضا ابری است کو خورشید پوش
 شیر و از درها شود زو همچو موش

جریانات زندگی و اراده های دیگران معاینه اراده انسان است ، فقط انسان است و افعال ارادی او و اگر او حق مالکیتی داشته باشد جز اراده خود چیزی را مالک نیست و تازه بطوریکه دیدیم وقتی اراده او نیز علت نامه پیدا کرد در حالت ضرورت قرار میگیرد و ناگزیر از صدور است بنا بر این آزادی انسان هوای روشنی است که بین دو دیوار آهنین زور و جبر قرار گرفته است و بقول مولانا عبدالرحمن جامی :

نه در مسجد گذارندم که رندی
 نه در میخانه کاین خماریخام است
 میان مسجد و میخانه راهی است
 غریبیم ، عاشقم ، این ره کدام است
 بدین معنی که اختیار انسان تأثرات خود را از ضد خود ، یعنی جبر ، اخذ
 میکند و بواسطه علل و عواملی که خود تولید میکند دوباره تأثرات خود را به نقطه
 مقابل خود ، یعنی ضرورت ، مبدل میکند . همین اندازه خود مجوز تشریح شرایع
 جزائی و قوانین کیفری شده است و آنرا به عدالت نزدیکتر ساخته است و طوق
 مسؤولیت را بگردن انسان انداخته است .

اسمعیل گلستانی



روزگار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی
 تهران